

حکمرما نصب شده بود. در حالی که والی قبلی، مخبرالسلطنه، از درگیری و رودرویی با مشروطه‌طلبان ظفره می‌رفت [۲۹]، عین‌الدوله، علاوه بر دارا بودن حمایت علمای مهمی مانند امام جمعه و میرزا صادق [۳۰] از حمایت محلی گروه‌های ایلپاتی، به‌ویژه شاهسون‌ها برخوردار بود. از سوی دیگر، مجاهدین از حمایت معنوی همه انقلابیان و اصلاح‌طلبان خارج از آذربایجان برخوردار بودند. در استانبول انجمن سعادت که به وسیله ایرانیان در تبعید تشکیل شده بود، آرمان‌های مشروطه‌طلبان تبریزی را در سطح بین‌المللی تبلیغ می‌کرد. [۳۱] دموکرات‌های ارمنی و گرجی، در پاسخ به درخواست هم‌سلکان آذربایجانی خود، از مرز عبور کردند تا پشتیبانی خود را نسبت به مدافعان «کومون» تبریز اعلام نمایند. کسروی تخمین زده است که این عده جمعیتی حدود یکصد نفر بودند که بیشترشان در ساختن بمب تخصص داشته‌اند. [۳۲]

تاریخچه سوسیال دموکرات‌های تبریز به پایان قرن نوزدهم برمی‌گردد. «از سال ۱۸۹۸ (میلادی) در تبریز یک سلسله جلسات مخفی برگزار می‌شد که طی آنها، اعضاء درباره امور سیاسی کشور گفتگو می‌کردند... در سال ۱۹۰۴ آنان بیانیه‌ای چاپ کردند که در آن خودشان را اجتماعین عامیون (که اصطلاحی معادل «سوسیال دموکرات» بود) خواندند.» [۳۳] از آن پس، اجتماعین عامیون تبریز یک حزب مخفی متمرکز و سازمان یافته و از آنجا که تقریباً همه آنان ارمنی بودند به‌زودی به عنوان «مرکز غیبی» شهرت یافتند. [۳۴] ایسان هم در جنگ‌های داخلی در خیابان‌ها شرکت جستند و هم کوشیدند تا کارگران شهر را به اتحادیه‌های کارگری ملحق کنند. اعتصاب‌هایی ترتیب داده شد و به طور کلی کوشش‌هایی صورت گرفت تا به زبان عامیانه معنای «انقلاب ایران» توضیح داده شود. [۳۵]

در حالی که جنگ داخلی ادامه داشت، دربار بارشته مشکلاتی روبه‌رو شد که به تقلیل بنیه مالی منجر گردید. حکومت که با بی‌پولی دست به گریبان بود، نمی‌دانست چگونه مواجب قوای خود را پردازد و بانک‌های بیگانه نیز از دادن هر نوع اعتبار جدید خودداری می‌ورزیدند. دربار، در پایتخت، با دشواری فراوان، اعمال حاکمیت می‌کرد اما همین مایه از قدرت که برای شاه مانده بود مدت زیادی دوام نیاورد. اعتصابات در حوالی بازار بود و نتیجه‌اش این شد که شاه را نزد دو متحدش، بریتانیا و روسیه، بی‌اعتبار گردانید. این دو کشور، در سال ۱۹۰۷ (شهریور ۱۲۸۶ خ) معاهده‌ای بستند که به موافقتنامه روس و انگلیس شهرت یافت، و، برحسب آن، دو رقیب قدیمی، در نظر داشتند ایران را به مناطق نفوذ جداگانه‌ای تقسیم کنند. [۳۶]

پس از سیزده ماه جنگ داخلی توأم با خونریزی، کوشش‌های هماهنگ مشروطه‌طلبان در خلع شاه به پیروزی رسید. نیروهای مسلح مشروطه‌طلبان، از شمال و جنوب به طرف تهران سرازیر شدند و یک رشته تقاضا نظیر اینکه «حکومت تعهد کند که در رابطه با نصب والیان با انجمن (های) محلی مشورت خواهد کرد» تنظیم نمودند. [۳۷]

اکنون برای شاه دیر شده بود تا با قبول تقاضاهای مشروطه‌طلبان وضعیت را به جای اول خود برگرداند. شاه مجبور شد استعفا کند و به کنسولگری روسیه پناه ببرد. در نتیجه این وضع، پسر دوازده ساله‌اش، احمد، به عنوان شاه جدید به پادشاهی رسید. از نتایج مهم سیاسی دیگر این مبارزه این بود که قانون انتخابات طبقاتی و صنفی مربوط به وکلای مجلس تغییر یافت و ایالت‌ها توانستند وکلای بیشتری داشته باشند. بر پایه این دگرگونی‌ها، مجلس دوم شکل گرفت. در تابستان ۱۹۰۹ (۱۲۸۸ خ)، صحنه سیاسی ایران، به طور قابل توجهی، نسبت به چهار سال قبل، دگرگون شده بود. فجایع و مصیبت‌هایی که در جنگ داخلی روی داد به ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و شناخت هویت طبقاتی منجر شد. این گرایش خصوصاً به محض اینکه دومین دوره مجلس شورای ملی شروع به کار کرد، مشهود بود. ایران به مرحله دگرگشت سیاسی وارد شده بود که شاید بهترین وصف برای آن «بحران آزادی» باشد.

مجلس دوم و شکل‌گیری احزاب سیاسی

نخستین مجلس، مجلسی مرکب از احزاب نبود. احزاب سیاسی، تنها در ضمن جریان‌های مربوط به انعقاد مجلس دوم، در افق سیاسی ایران، پیدا شدند. [۳۸] همان‌گونه که از خلاصه آنچه گفته شد برمی‌آید پیشگامان شکل‌دهی و سازمان‌بخشی حزب به عنوان یک نهاد سیاسی در ایران سوسیال دموکرات‌ها بودند.

یکی از نخستین کوشش‌ها برای برپایی حزب سوسیال دموکرات در ایران به وسیله حیدرخان عمواغلی، که بعد نخستین دبیر حزب کمونیست ایران شد، انجام گرفت. او پانزده ماه (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴ / ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ خ) به عنوان مهندس برق در مشهد به کار پرداخت. در آنجا کوشید تا گروهی سیاسی تشکیل دهد ولی کامیاب نشد. در خاطراتش از این موضوع چنین یاد می‌کند:

در تمام آن مدتی که در خراسان زندگی می‌کردم برای برپایی گروهی سیاسی سخت کوشیدم اما در انجام چنین کاری هرگز موفق نبودم. دلیل عدم موفقیت من عبارت بود از

این‌که مردم هنوز برای چنین امری آماده نبودند. [۳۹]

با سابقه شکست در این کار، حیدرخان عمواوغلی به تهران رفت و شعبه سوسیال دموکرات‌ها را در تهران پی‌ریزی نمود. [۴۰]

هم‌زمان، در سال ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ خ، سوسیال دموکرات‌های تبریزی، همان‌گونه که پیش‌تر آمد، نخستین بیانیه سیاسی خود را چاپ کردند که در آن خود را اجتماع‌یون عامیون خوانده بودند. چاپ این بیانیه، سه سال پیش از تلاش برای تأسیس شعبه سوسیال دموکرات‌ها در خراسان بود. سوسیال دموکرات‌های خراسان هم در بیانیه‌ای زیرعنوان مرام‌نامه و نظام‌نامه شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین متشکله در مشهد مواضع خود را اعلام کردند. اینان پانزدهم شعبان ۱۳۲۵ ق. (سپتامبر ۱۹۰۵ م) روز تولد امام دوازدهم را برای اعلام پیدایش شعبه محلی حزب جدید برگزیده بودند. [۴۱]

این احزاب و نیز گروه‌های همساز دیگر، به این یا آن طریق، با حزب سوسیال دموکرات ایران (اجتماعیون - عامیون) که در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۵ خ) در باکو به وجود آمده بود، در رابطه بودند. [۴۲] حزب اخیر خودش فرع حزب دیگری بود که همت خوانده می‌شد و یک سال قبل از آن تاریخ در باکو به قصد سازماندهی علنی کارگران مسلمان قفقاز پایه‌گذاری شده بود. [۴۳]

درست پس از انعقاد مجلس دوم (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ برابر با ۲۳ آبان ۱۲۸۸ خ) وکلای تندرو به تشکیل گروه‌های سیاسی پارلمانی خود دست زدند. پیلوسیان (Pilosyan) یکی از آرامنه سوسیال دموکرات از تبریز به تقی‌زاده وکیل تندرو آذربایجانی در مجلس شرحی نوشت و او و همکارانش را به یکپارچه ساختن تلاش‌هایشان برای تشکیل یک حزب سیاسی ترغیب نمود. [۴۴] اندکی پس از آن، فرقه دموکرات ایران (حزب دموکرات ایران) با کمیته‌ای مرکزی مرکب از هشت نفر عضو پایه‌ریزی شد. [۴۵] در وهله اول، نام برگزیده شده برای این حزب، نگرانی برخی از سوسیال دموکرات‌ها را برانگیخت. پیلوسیان در نامه‌ای به تقی‌زاده از او می‌خواهد که آیا «او کلمه فارسی یا عربی‌ای که بتواند معادلی برای دموکرات باشد سراغ دارد... زیرا ایرانیان به کلمات خارجی دشمنی دارند.» [۴۶] اما چنین به نظر می‌رسد که وکلای حاضر در تهران چنان درگیر با مسائل پارلمانی بودند که توجهی به این مشکلات مربوط به فقه‌اللغه نداشتند.

گروه پارلمانی دموکرات‌ها مشتمل بود بر حدود بیست و هفت نفر عضو از جمله ۱۲ نفر آذربایجانی. [۴۷] این گروه پارلمانی عبارت بودند از: «هشت نفر کارمند دولت، پنج نفر

روزنامه‌نگار، و پنج نفر رهبر مذهبی، یک نفر مالک و یک نفر پزشک. از پنج نفر رهبر مذهبی، سه نفر شیخی و یک نفر به طور نهانی ازلی بود.» [۴۸]

در نخستین بیانیه منتشر شده این گروه، زیرعنوان «مرام‌نامه فرقه سیاسی دموکرات ایران - عامیون» دموکرات‌ها خواستار حکومتی مقتدر، قانونی و متمرکز شده بودند که «با اجرای اصلاحات ضروری گوناگون، ایرانیان را به چنان ملتی تبدیل کند که آزادی و استقلال خود را پاس دارند.» [۴۹] اندکی بعد، مفاهیم تمرکز سیاسی، وحدت قومی و اتحاد ملی در یکی از سرمقاله‌های روزنامه مهم دموکرات‌ها ایران نو زیرعنوان «ما یک ملت هستیم»، شرح داده شد. برگزیده‌های زیرین، نمونه‌ای است از روحیه حاکم در محافل این دموکرات‌ها:

استبداد ما را به عنوانات مختلفه و اسامی متعدده از همدیگر منفرد نموده، به یکدیگر دشمن می‌نمود و یک ملت واحد ایرانی را در شکل و هویت جداگانه القاء نموده، ما را از همدیگر دور کرده است... یک هیئت واحد ایرانی را که همه پرورش یافته یک آب و خاک بوده و همه بالتساوی هوای مسموم مستبده را به یک اندازه تنفس می‌نمودند، همچو خیال می‌کردند که دشمن ایشان برادر خودشان است که یا در زبان دیگر حرف می‌زند و یا این که خدا را به طور علیحده ستایش می‌نماید... کار دولت مستبده و سعی حکمداران مطلقه همه جا این طور بوده و همیشه مشاهیر ظلام دنیا این ترتیب را دستور خود قرار داده‌اند. برای آن که حکومت جابرانه خود را به همه ساری بنمایند به پلتیکی (politic) که یک هیئت مجتمعه را از همدیگر متفرق ساخته و ایشان را به جان همدیگر بیندازند، همیشه تمام مستبدین روی زمین متوسل گشته‌اند و مستبدین ما ایرانیان نیز در این مورد از کسی کمتر نبوده و اصول ژوئیسم (Jesuitism) (نفاق بینداز تا این که حکمرانی بتوانی) را خوب اخذ نموده و همیشه در حافظه داشته‌اند.

خط مشی شیطانی استبداد که در هر کجای عالم به کار می‌رود، این گونه تشریح می‌گردد. در پی آن مقاله‌نویس، نهضت مشروطه را به عنوان تنها درمان کارآمد برای مردم گوناگون ایران توصیف می‌کند:

هر قدر که استبداد ما را از همدیگر متفرق ساخته و تخم عداوت یکدیگر را در قلب‌مان می‌پاشید، آن قدر هم بایستی که حریت و مشروطیت حالیه - که نتیجه یک پروتست خونین بر علیه اصول اداره سابقه است - مایه محبت و اتحاد را در میانه ما ساری بنماید. در حکومتی که در سایه مجاهدات جانسپارانه اولادهای از سرگذشته خود وطن اجرای اقتدار

می‌نماید که آن مجاهدین بلافارق ملت و مذهب در راه استحصال آزادی و برابری می‌کوشند، نباید دیگر حرفی برای مخالفت ملی و مغایرت مذهبی بماند... امروز وطن ما، آن مادر بلادیدۀ عزیز تمام ایرانیان، خواه آن ایرانی مسلمان باشد، خواه یهودی، خواه ارمنی باشد، خواه زرتشتی، خواه ترک باشد و خواه فارس، تمام اولادهای خود را با یک صدای مظلومانه به اتحاد دعوت می‌نماید. ایرانی یک ملت است، ملتی که به زبان‌های مختلف متکلم بوده و به اشکال مختلفه خدای خود را پرستش می‌نماید. [۵۰]

از ده روزنامه و مجله که به وسیله دموکرات‌ها اداره می‌شد، پنج‌تای آنها در تهران و یکی در تبریز چاپ می‌گردید. [۵۱] بانفوذترین اینها روزنامه ایران نو بود که «سردبیر حقیقی و واقعی و نیز نویسنده اصلی اش، به‌هرحال، محمدامین رسول‌زاده بود.» [۵۲]

رسول‌زاده (۱۸۸۴ - ۱۹۴۵ / ۱۲۶۳ - ۱۳۲۵ خ) یک سوسیال دموکرات باکویی بود که زندگی سیاسی را با پیوستن به حزب همت در باکو آغاز کرده بود. او زمانی کوتاه سردبیر روزنامه رسمی حزب همت به نام تکامل بود. در سال ۱۹۰۸ پس از اینکه تکامل به وسیله مقامات [روس] تزاری منع شد حزب سوسیال دموکرات قفقاز رسول‌زاده را به رشت، مرکز گیلان، فرستاد تا به سوسیال دموکرات‌های ایرانی و مشروطه‌طلبان در مبارزه علیه شاه کمک کند. او هنگامی که مشروطه‌طلبان به سوی تهران آمدند همراهشان بود. پس از آن، او به دیگر سوسیال دموکرات‌ها پیوست که حزب دموکرات را پایه‌گذاری کرده بودند. [۵۳]

رسول‌زاده، علاوه بر مقالات متعددش که در ایران نو به طبع می‌رسید، در زیر و بم جر و بحث‌های سیاسی، به ویژه در مباحثاتش با فرقه اعتدالیون (که حزب میانه‌رو بود) شخصیتی پیشگام به شمار می‌رفت. در یکی از مقالات انتقادی از برنامه فرقه اعتدالیون، پس از اینکه نخست برنامه‌های احزاب سیاسی مختلف روسیه و انگلستان را بررسی می‌کند چنین می‌افزاید که: «سرزمین عزیز ما، ایران، نمی‌تواند از روندهای تکاملی که هر جامعه انسانی آن را درنور دیده است برکنار بماند.» او از این مقدمه نتیجه می‌گیرد که: «زد و خورد بین طبقات مرفّه و ملت غیرقابل اجتناب است.» [۵۴]

به‌زودی شبح این «زد و خورد»های غیرقابل اجتناب بر سراسر کشور سایه گسترده. مباحث توأم با شور و شوق پارلمانی، در چار دیواری مجلس باقی نماند. خیابان‌های تهران به محل زد و خورد های خونین بین دموکرات‌ها و میانه‌روها تبدیل شد. دموکرات‌ها در مرگ امین‌الملک، شخصیت بانفوذ حزب میانه‌رو و همین‌طور مرگ سیدعبدالله بهبهانی، مجتهد

پیشرو (روخانی بلندمرتبه) و مدافع قانون اساسی، مسؤول بودند. سرانجام آتش شرارت از این جبهه به طرف دموکرات‌ها روگشود و دموکرات‌ها خودشان قربانی حملات سختی شدند. در پایان، رهبران مهم دموکرات‌ها، همچون حیدرخان عمو اوغلو، تقی‌زاده و نوبری مجبور به ترک کشور شدند. [۵۵]

دموکرات‌ها با در پیش گرفتن روش‌های تروریستی، نه تنها اعتبار خود را به عنوان حامیان قانونمندی و چندگرایی (pluralism) از دست دادند، بلکه با کمال تأسف سهم زیادی در ایجاد وقفه در تاریخ نوین ایران داشتند، به طوری که آبراهامیان به درستی آن‌را «دوره‌ از هم پاشیدگی» می‌خواند.

به‌هرحال، عامل عمده دیگری که این ازهم پاشیدگی سیاسی را فراهم آورد، فشار قدرت‌های خارجی بود. در اکتبر سال ۱۹۱۰ (۱۲۸۹ خ) بریتانیا که در اصطلاح سیاسی ایرانی، همسایه جنوبی به شمار می‌رفت، اولتیماتومی در رابطه با امنیت قسمت جنوبی ایران به ایران تسلیم کرد. این کار بریتانیا روسها را برانگیخت که اقدام مشابهی کنند. قوای روسیه، پیش از این ایالات شمالی را اشغال کرده بود. در نوامبر ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ خ) روسیه تزاری، ایران را با اولتیماتوم خود روبه‌رو ساخت که مقصد آن چیزی کمتر از تبدیل کردن شمال کشور به حالت نیمه مستعمره نبود. [۵۶] به‌هرحال، زمانی که مجلس بهره‌مند از حمایت مردم کوچک و بازار در برابر اولتیماتوم روسیه مقاومت کرد، حکومت ضعیف ایران تصمیم به قبول آن گرفت و مجلس را منحل ساخت. مقاومت مجلس تنها اقدام مؤثری بود که در مقابله با بحران موجود از دست وکلا برمی‌آمد. [۵۷]

مجمع کبیر ملی (یا مجلس شورای ملی) که ما پیشتر، از آن به‌عنوان «مکه عزیز» انقلابیان یاد کردیم، سرانجام به دست خود عاشقان مجلس منحل شد.

جنگ جهانی اول: پایان نظم قدیم، ورود آرمان‌های جدید

سرآغاز جنگ جهانی اول فرایند ازهم پاشیدگی سیاسی را در ایران متوقف نکرد. در واقع، فشار روزافزون خارجی موجب شد که نابسامانی دیرپای سیاست ایران گسترده‌تر شود. در عین حال، اشغال شمال و جنوب ایران به وسیله قوای روسیه و بریتانیا، نیروهای عثمانی را برانگیخت تا غرب و شمال غربی ایران را در اوایل دوره جنگ تصرف کنند. اگر ما به این فهرست از شوربختی‌ها، فعالیت لورنس آلمانی را به ویژه در میان ایلات جنوب بیفزاییم

می‌فهمیم که دولت ایران، در خلال آن دوران، تا چه اندازه ناتوان بوده است. حکومت مرکزی دچار تشتت بسیار بود و به وسیله کابینه‌های مختلفی اداره می‌شد که عمر آنها هرگز بیش از چندماه به درازا نمی‌کشید. و تازه چنین حکومتی، تنها مرجع اقتدار کشور نبود. همان‌طور که بلوشر، شاهد آن دوره می‌نویسد: «در آن هنگام برای اعمال قدرت سیاسی در کشور، دو مرکز وجود داشت: یکی منبع رسمی که از جمله حکومت و اذنان حکومت بود. دیگری منبع غیررسمی» که بنا بر گفته او شامل «نیروهای ملی» می‌شد. [۵۸]

واکنش اولیه حکومت ایران در آغاز جنگ عبارت از اعلام بی‌طرفی کامل ایران طی فرمان اول نوامبر ۱۹۱۴ (۹ آبان ۱۲۹۳ خ) بود. با وجود این، وقتی که بخش نسبتاً وسیعی از سرزمین ایران به وسیله قوای دول متفق اشغال شده بود، اعلامیه بی‌طرفی حکومت ایران چه اثری می‌توانست داشته باشد؟ هنگامی که مستوفی‌الممالک، نخست‌وزیر ایران، به مقامات روسی متوسل شد و از آنان خواست که آذربایجان را از قوای خود تخلیه کنند زیرا حضور قوای روسی بهانه‌ای برای تصرف ایران به دست ترک‌ها می‌دهد: «وزیر [مختار] روسیه ضمن تأیید نقطه نظر ایران سؤال کرد چه تضمینی وجود دارد که پس از خروج قوای روسی ترک‌ها به جای آنان وارد [ایران] نشوند.» [۵۹]

بدیهی است اگر حکومت ایران حکومتی متمرکز و توانمند بود، امکان داشت که بتواند سیاست بی‌طرفی را دنبال کند. واقعیت این است که به هر صورت، هم شاه که در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ (تیر ۱۲۹۳ خ) تاجگذاری کرده بود و هم کابینه مستوفی‌الممالک، روی هم رفته ناتوان بودند. تنها دلیل ضعف حکومت را باید فقدان یک دولت متمرکز در ایران ذکر کرد. در اثر ناتوانی در حفظ بی‌طرفی، بعضی ایرانیان، آن راهی را برگزیدند که در نظرشان امن‌ترین مسیرها بود، یعنی در جستجوی یک متحد برآمدند. آلمان، از آن نظر که از لحاظ جغرافیایی دور دست بود، متحد برتری به شمار می‌آمد. در مقابله با بریتانیا که منافعی در هند، به خودی خود، او را به تعقیب سیاست مداخله در ایران سوق می‌داد، آلمان، ظاهراً تهدید مستقیمی نبود. آلمان، همچنین در روابطش با ایران، بر روسیه و عثمانی نیز، که به اتحاد با ایران بی‌میل نبودند، برتری داشت. این درست است که آلمانی‌ها کوشش مصرانه‌ای کرده بودند که جایی در مشرق به دست آورند، اما همواره مخصوصاً مواظب بودند که روسیه را به دشمنی برنیاگزینند. [۶۰]

احساسات ضد روسی و ضد بریتانیایی دموکرات‌ها، در نهایت امر، آنان را به این نتیجه رسانید که آلمانی‌ها را متحد مناسبی به حساب آورند. هنگامی که مجلس سوم، در دسامبر ۱۹۱۴ (برابر آذرماه ۱۲۹۳ خ) گشایش یافت، سی نفر از یکصد و سی و شش نفر وکیل

مجلس، عضو حزب دموکرات بودند. [۱۱] فعالیت دموکرات‌های جانبدار آلمان، به وسیله بریتانیا و روسیه که تصمیم گرفته بودند نیروهای اشغالگر خود را در ایران افزایش دهند، با عدم اطمینان و بیمناکی زیر نظر بود. وضعیت آن چنان دشوار بود که قوای روسی مستقر در قزوین به سوی تهران حرکت و تهدید کردند که پایتخت را به تصرف درخواهند آورد. سی وکیل دموکرات، به همراه دسته‌ای از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران بانفوذ، یک «راهپیمایی» ترتیب دادند. نخست در قم توقف کردند که در آنجا کمیته دفاع ملی برپا شد. سپس عازم کاشان شدند و سرانجام خود را به کرمانشاه [ان] رساندند و در آنجا خود را حکومت ملی خواندند. حکومت ملی که رسماً به عنوان قدرت مرکزی (کشور) شناخته شده و تنها حکومت مشروع ایران محسوب گردیده بود در مقابله با فشارهای روزافزون بریتانیا توانست پایداری کند. در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ خ) کرمانشاه [ان] به دست قوای بریتانیا افتاد و حکومت ملی پایان یافت.

در همین احوال، با گسترش احساسات پان-ترکیسم و پان-تورانیسم (که در نهایت به سرزمین متحد بزرگتری برای همه مردم ترک منجر می‌شد)، عثمانی‌ها جبهه جدیدی را علیه نیروهای متفقین در آذربایجان گشودند. نتیجه فوری این بود که آذربایجان به صورت یکی از میدان‌های بزرگ جنگ جهانی اول درآمد. اطراف جنگ، روس‌ها، بریتانیایی‌ها و عثمانی‌ها، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی، سیاست تحریک و تشدید دشمنی موجود بین گروه‌های قومی و مذهبی مختلف در این منطقه را تعقیب می‌کردند. حتی برای استقرار دولت‌های مستقل به کردها، آسوری‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان آذربایجان وعده‌هایی داده شده بود. چنین تدابیر عوام‌فریبانه به خونبارترین و وحشیانه‌ترین درگیری‌ها بین گروه‌های قومی و مذهبی منتهی شد. در طول نهضت مشروطه، هرچند که آذربایجان بین اصلاح‌جویان مشروطه‌طلب و سلطنت‌طلبان محافظه کار تقسیم شده بود، اما برای آذربایجانی‌های مسلمان این امکان وجود داشت که با داوطلبان گرجی و ارمنیان مسیحی انگیزه مشترکی پیدا کنند. در حالی که اینک، از برکت اعمال نفوذ بیگانگان، آذربایجان به صورت «سرزمینی پراکنده» و جایگاهی درآمده بود که در آن رؤسای ایلات و گروه‌های گوناگون برای اتحاد امت اسلام تحت شعار «اتحاد اسلام» با یکدیگر درگیر بودند. [۱۲]

می‌توان گفت که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه (برابر بهمن ۱۲۹۶ خ) اثر سریع‌تری در گیلان داشته است تا آذربایجان. علاوه بر سرگشتگی عمومی نیروهای روسی، دگرگونی در طرز برخورد بعضی از واحدهای ارتش روسیه با مردم محلی آذربایجان نیز قابل توجه بود. در

تبریز، «سالدات»‌های روسی تبریزی‌ها را دوست یا «رفیق» (comrade) می‌خواندند، اما واقعاً در روزهای نخست، روس‌ها در اشاعه عقیده به تغییرات اساسی پیشگام نبودند. [۱۳] از این گذشته، آذربایجانی‌ها، پس از هفت سال جنگ و اشغال نظامی مداوم، چنان سرخورده شده بودند که به دعوت سوسیال دموکرات‌های ایرانی، برای پیوستن به موج انقلابی که از شمال ایران برخاسته بود، شور و شوقی نشان ندادند.

در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ خ)، سوسیال دموکرات‌های ایرانی در باکو، که از آغاز جنگ درگیر فعالیت‌های سیاسی مخفی شده بودند، تشکیل حزب سیاسی مستقل خود را به نام «فرقه عدالت» اعلام داشتند. نخستین روزنامه این حزب بیرق عدالت، دوام چندانی نیاورد و به جای آن حریت و یولداش (رفیق) که به دو زبان آذربایجانی و فارسی چاپ می‌شد، انتشار یافت. سردبیر یکی از این روزنامه‌ها و از همکاران نزدیک به این دو، میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) بود. در سال ۱۹۱۸ (۱۹۲۷ خ)، فرقه عدالت، گروهی مرکب از هجده نفر از اعضای خود را به گیلان فرستاد. رهبری این گروه به عهده اسدالله جعفرزاده، دبیر اول فرقه بود. اگرچه نخستین تلاش این حزب در برقراری رابطه با [میرزا] کوچک‌خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، به ثمر نرسید، اما فرقه عدالت، به زودی دومین گروه شامل بیست نفر را به گیلان گسیل داشت. در ماه ژوئن ۱۹۲۰ (برابر ۱۲۹۹ خ) فرقه عدالت، نخستین کنگره خود را در [بندر] انزلی برگزار کرد. [۱۴] در این کنگره که مرکب از ۵۱ نفر از اعضای صاحب رأی از جمله هفده نفر آذربایجانی بود، فرقه عدالت به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام یافت و برنامه کوتاه مدتی که دو ماه پیش از آن به وسیله حیدرخان عمواغلی نوشته شده بود رسماً به تصویب رسید و پذیرفته شد. [۱۵] ماده چهارم این برنامه دعوت به استقرار «جمهوری خلق ایران، یک جمهوری مستقل و غیرقابل تجزیه» بود. [۱۶] یک سال بعد، در ماه ژوئیه ۱۹۲۱ (تیر ۱۳۰۰ خ)، کمیته ایالتی حزب کمونیست ایران در خراسان، برنامه خود را چاپ کرد. در این سند، وحدت ملی ایران، چنین مورد تأکید قرار گرفته است:

هدف ما استقرار حکومتی در ایران است که از مردم زحمت‌کشیده ایران سرچشمه

می‌گیرد. [۱۷]

در این نخستین روزهای تشکیل، حزب کمونیست [کشور] ایران را به عنوان سرزمینی مشتمل بر ملت‌های جداگانه تصور نمی‌کرد و از این مفهوم لنین‌گرایان یعنی «حق ملت [ها] برای خودمختاری، حق جدایی کامل از دیگران و حق تشکیل دولت مستقل ملی» ذکر کرد.

میان نمی‌آید. [۶۸] تنها هفت سال بعد بود که چنین نظری بروز کرد. بدین معنا که در برنامه جدید مصوبه در پایان دومین کنگره حزب کمونیست ایران که در روستوف (Rostov) برپا شد، [۶۹] برای نخستین بار، ایران رسماً به نام سرزمینی که «ملت‌های گوناگون» در آن زندگی می‌کنند، وصف می‌شود. در این مرحله، وظیفه حزب عبارت شده بود از اینکه «برای آزادی همه این ملت‌ها حتی تا جایی که از حکومت مرکزی [ایران] جدا شوند، بجنگد.» [۷۰]

* * *

در حالی که شیخ کمونیسم بال‌های خود را بر قفقاز می‌گسترده، در همسایگی آن، در آناتولی، پان‌ترکیسم به جای مکتب‌های رقیب مانند پان‌عثمانیسم و پان‌اسلامیسم در حال رشد بود. ریشه‌های پان‌ترکیسم به آغاز این قرن برمی‌گردد. در آن زمان، هم پان‌عثمانیسم و هم پان‌اسلامیسم، در مقابله با مشکلات روزافزون امپراتوری عثمانی ناتوان شده بودند. «افول عثمانیسم مسلم شده بود. گرچه هنوز وفاداری اسلامی مانند قرن‌های گذشته بر احساسات توده‌های عظیم ترک غلبه داشت، اما پدیده سیاسی نوین آن، یعنی پان‌اسلامیسم، موفقیت چندانی به دست نیاورده و کم و بیش نزد تحصیل‌کرده‌های در غرب مقبولیتی نیافته بود.» [۷۱] در واقع روشنفکران (منورالفکران) ترک عثمانی، نخستین کسانی بودند که از آن حال و هوایی که نام ترک را ملتزم با خواری تلقی می‌کرد به‌در آمدند. محمت امین، برای نمونه، معنای تازه غرور ملی را در شعر خود این چنین بیان می‌کند:

من یک ترکم، ایمان من و نژاد من بسی والاست...
ما ترک هستیم، با این خون و با این نام است که
زندگی می‌کنیم. [۷۲]

آنچه در آغاز مورداعتنا نبود، به‌زودی به احساس غرور تبدیل و در نهایت امر، در قالب ملیت ترک متجلی گردید. موجب کمال شگفتی است که کسی که پان‌ترکیسم را طرح کرد خودش تبعه امپراتوری عثمانی نبود. در سال ۱۹۰۴ (۱۲۸۳ خ) آکچوراوغلو یوسف (که بعداً به یوسف آکچورا معروف شد) و تاتاری از امپراتوری روسیه بود جزوه‌ای به نام سه گونه سیاست چاپ کرد که به‌زودی به عنوان بیانیه پان‌ترکیست‌ها شهرت یافت. در این بیانیه مشهور که در اصل به‌وسیله ترکان تبعیدی در قاهره چاپ شد، آکچوراوغلو یوسف پیرامون موانعی بحث می‌کند که از نظر تاریخی ذاتاً سد رشد پان‌عثمانیسم و پان‌اسلامیسم شده‌اند و از اتحاد اتراک (یگانگی ترک‌ها یا پان‌ترکیسم)، به‌عنوان تنها مفهومی که می‌تواند ملت ترک را برقرار